

۲۰ مسافر در مسیر قندهار-غزنی گروگان گرفته شدند

منابع محلی در ولایت زابل در جنوب افغانستان تأیید کرده اند که دستکم ۲۰ مسافر هزاره که از ولایت قندهار به سمت غزنی در حرکت بودند توسط افراد مسلح ناشناس گروگان گرفته شدند. به گفته منابع محلی این افراد اتوبوس را در مسیر متوقف و مسافران قوم هزاره را گروگان گرفتند. یک مقام محلی که خواست نامی از او برده نشود به بی بی سی گفت که این افراد در منطقه‌ی ناورک ولایت زابل در مسیر شاهراه کابل-قندهار ربوده شده‌اند. هنوز هویت ربایندگان مشخص نیست. این حادثه در رسانه‌های اجتماعی و سایر رسانه‌های افغانستان نیز تاکنون به صورت گسترده نشر شده است. در ده ماه گذشته هشت مورد گروگان‌گیری در ولایت غزنی و زابل در جنوب افغانستان ثبت شده است. ۸۳ نفر به گروگان گرفته شده‌اند و از این جمله ۲۲ نفر کشته شده و از سرنوشت ۵ نفر اطلاعی در دست نیست و بقیه نیز رها شده‌اند. ربودن ۳۱ مسافر هزاره که از ولایت هرات به سمت کابل در حرکت بودند در چهارم ماه حوت سال گذشته در ولسوالی شاه جوی آغاز روند گروگان‌گیری در ولایت غزنی و زابل بود. از این تعداد ۱۹ نفر آنان به تاریخ ۲۱ ثور توسط ربایندگان آزاد و سرنوشت ۱۲ نفر دیگر نامشخص ماند. روز ۱۷ عقرب مقامات محلی اعلام کردند که افراد وابسته به داعش هفت گروگان به شمول دو زن، یک دختر ۹ ساله و ۴ مرد را سر بریدند. مرگ آنان با اعتراض گسترده و تظاهرات بی‌سابقه در کابل همراه شد.

سال دوم، یکشنبه، ۱ قوس ۱۳۹۴ هجری خورشیدی، ۲۲ نوامبر ۲۰۱۵ میلادی

شماره ۵۹

سقوط بی سابقه

افغانی در برابر دالر

در روزهای اخیر ارزش افغانی، واحد پول افغانستان سیر نزولی بی سابقه‌یی را در برابر دالر طی کرده است. در چند روز گذشته قیمت یک دالر از ۶۶ افغانی به ۶۸.۳ افغانی بالا رفته که در یک دهه‌ی گذشته بی سابقه خوانده شده است. ایمل هاشور، سخنگوی بانک مرکزی افغانستان به بی بی سی گفت که این بانک در نظر دارد به منظور جلوگیری از نوسان فاحش افغانی، حدود ۴۰ میلیون دالر وارد بازار ارز افغانستان کند. او اعلام کرد که براساس ارزیابی بانک مرکزی تزریق این مقدار دالر می‌تواند نوسان ارزش افغانی را کنترل کند. به گفته‌ی هاشور هدف از مداخله بانک مرکزی کاهش از سرعت افزایش ارزش دالر در مقابل افغانی است نه اینکه بخواهد روند کم شدن ارزش افغانی را کاملن متوقف کند. هاشور افزایش ارزش جهانی دالر، کسر فاحش تراز تجاری افغانستان، خروج نیروهای خارجی از این کشور و افزایش میزان تقاضا در بازار ارز را دلیل کاهش نرخ افغانی می‌داند. عوامل دیگر در کاهش قیمت افغانی به گفته‌ی سخنگوی بانک مرکزی، کند بودن رشد اقتصادی و مهاجرت افغان‌ها به خارج است. قبل از سقوط طالبان، کوچکترین بانک نوت افغانستان، که در بازار معامله می‌شد، ۱۰۰۰ "افغانیگی" بود؛ با کمتر از آن هیچ چیزی نمی‌شد خرید و اسکناس ۵۰۰ افغانیگی رسماً از دور معاملات روزمره خارج شده بود. بزرگترین اسکناس زمان مجاهدین و طالبان، ۱۰۰۰۰ افغانیگی و هر دالر امریکایی معادل ۷۵۰۰۰ هزار افغانی بود

مهم هفته

سطح هشدار امنیتی

در بروکسل به بالاترین حد ممکن افزایش یافت

دولت بلژیک سطح هشدار امنیتی در بروکسل، پایتخت این کشور را به بالاترین حد ممکن رسانده است. این اقدام دولت بلژیک به معنای آن است که خطر جدی و قریب الوقوع پایتخت این کشور را تهدید می‌کند. مترو و قطار زیرزمینی بروکسل حداقل تا یکشنبه تعطیل شده‌اند و مرکز بحران وزارت کشور بلژیک به مردم توصیه کرده است به توصیه‌های ایمنی عمل کنند و از حضور در اماکن شلوغ مانند رویدادهای ورزشی، کنسرت‌ها، ایستگاه‌های قطار و فرودگاه‌ها خودداری کنند. سطح هشدار امنیتی در سایر مناطق کشور، پایین‌تر از بروکسل اما همچنان جدی است. دولت بلژیک به دنبال حملات مرگبار پاریس، برای تقویت امنیت کشور، تدابیر جدیدی را به اجرا در آورده است. به دنبال حملات پاریس و اعلام این مساله که شبکه‌یی در بلژیک احتمالان در برنامه‌ریزی و انجام این حملات دست داشته است، تدابیر امنیتی در این کشور تشدید شده است. نیروهای امنیتی بلژیک طی یک هفته‌ی گذشته، عملیاتی را در شهرهای مختلف انجام داده و بازداشت‌هایی انجام داده‌اند. دادستانی این کشور یک مظنون به دست داشتن در حملات پاریس را که روز پنجشنبه بازداشت شده بود، رسماً به ارتکاب جرایم تروریستی متهم کرده است. هویت این فرد هنوز اعلام نشده است.

آیا طالبان تغییر کرده اند؟



بهرام آمونبایی

این نظر که طالبان از نظر بافت قومی دچار تغییر شده اند در حال حاضر دیدگاه مبتنی بر واقعیت نیست. درست است که بخشی از سربازان طالب در شمال ازبیک و تاجیک هستند و شماری از مسوولان محلی نام نهاد آنها از جمله والی، ولسوال و فرمانده پولیس به اساس ساختار قومی برخی مناطق، ازبیک یا تاجیک هستند، اما قدرت اصلی هنوز در اختیار پشتون‌ها است و طالبان هم‌اکنون در مناطقی از نفوذ بیشتر برخوردار اند که پشتون‌نشین است. حضور افراد مربوط به اقوام ازبیک و تاجیک در میان طالبان در جزیره‌های جنگی در شمالشرق بیشتر در صفوف پایینی طالبان دیده می‌شود که برخی‌هایشان به دلیل زیر تعقیب بودن حکومت محلی، شماری هم به هدف انتقام‌گیری از پولیس محلی و برخی هم بر پایه‌ی اهداف ایدئولوژیک به گروه طالبان سربازی می‌کنند.

هیات حقیقت‌یاب:

دلیل سقوط قندز ضعف رهبری و پیچیدگی ساختاری بود



خلاهایی را که در شیوه‌ی کار این نهاد است آشکار کردیم. این که این نهاد با روش موجودش چقدر باعث فضای ابهام شده، ما آن را آشکار کردیم. آقای صالح با تاکید بر این که "بزرگ‌ترین ناکامی در رهبری است"، گفت که برخی نهادهای دولتی "در سطح استراتژیک و در سطح عملیاتی دروغ می‌گویند. ما این دروغ را در گزارش آشکار کرده‌ایم". او افزود: "یکی از اشتباهات بزرگ استراتژیک دولت این بود که چهارده را طالبان می‌گیرند و اقدام صورت نمی‌گیرد، دشت ارچی را طالبان می‌گیرند و اقدام صورت نمی‌گیرد. بعد آن‌ها پیشروی می‌کنند و آتش را می‌گیرند. آتش بزرگترین روستای خان‌آباد است در شرق قندوز". آقای صالح گفت، به دنبال این اقدامات طالبان در چند ماه گذشته، "دولت به ابتکار ضعیفی متوسل می‌شود و خیزش... صفحه ۳

هیات حقیقت‌یاب برای بررسی دلایل سقوط شهر قندز در شمال افغانستان، با اعلام نتایج تحقیقات خود، "ضعف رهبری و پیچیدگی ساختارهای دولتی" را دلیل اصلی سقوط این شهر به دست طالبان دانسته است. این هیات پنج نفری که به ریاست مشترک امرالله صالح، رئیس پیشین اداره امنیت ملی و فاروق وردک، وزیر پیشین معارف در ۱۸ میزان کارش را به دستور اشرف غنی آغاز کرد، دیروز گزارش خود را با رسانه‌ها در میان گذاشت. آقای صالح گفت که این هیات برای تهیه‌ی گزارش ۲۰۰ صفحه‌یی خود، بیش از دو هزار صفحه اسناد و مدارک مربوط به سقوط قندز را بررسی کرده و با افراد مختلفی، از مقام‌های دولتی گرفته تا افراد عادی مصاحبه کرده است. او افزود که سوال اصلی در این تحقیق این بود که آیا دلیل اصلی سقوط قندوز "دسیسه بود یا ناکامی یا هر دو؟". آقای صالح گفت: "ما به دسیسه‌ی سازمان‌یافته برنخوریم". رئیس پیشین امنیت ملی توضیح داد که هیات حقیقت‌یاب کارش را بر سه موضوع اصلی متمرکز کرد: رهبری استراتژیک، وضعیت ساختاری نهادها و وضعیت دسترسی به امکانات. او گفت: "ما استراتژی اقدام را نقد و بررسی کردیم. ما نهادی به نام شورای امنیت ملی افغانستان را که ریاست آن با رئیس جمهوری افغانستان است، نقد، بررسی و تحلیل کردیم. ما

بخش نخست

آزاد

دو کشور، یک کابوس



قومی و زبانی در خارج از مرزهایش، بلکه با نگاه از عینک قومی و در برخورد با ملیت‌ها و اقوام چندین گانه در داخل نیز این کشور را آسیب‌پذیر و بی‌ثبات ساخته است. موقعیت اسلام آباد به ویژه در پنجاه سال اخیر ناشی از بسترسازی فکری بی‌بده که بر اساس آن پاکستان ایجاد و بر محوریت آن برنامه جنگ نیابتی تیوریزه و با استفاده از پایگاه اجتماعی این بستر فکری برای اقدامات عملی آن لشکر بین‌المللی اسلامی را در کنار اردوی منظم و مجهز آرایش داده است. این شیوه توانسته حتی برای کوتاه‌مدت مشکل قومی و زبانی را از صحنه سیاسی حذف و به جای آن انواع تیوری‌های دینی را جانشین سازد... صفحه ۲

پس از تشکیل کشوری بنام پاکستان در سال ۱۹۴۷م خوف زامداران آن کشور از تجزیه‌ی آن جغرافیا بنام قوم و یا زبان مدام ذهن سردمداران آن کشور را به خود مصروف و برای جلوگیری از آن از هر گونه اقدامات و از هر شیوه‌ی ممکن استفاده صورت گرفته است. برخلاف در کابل، تجزیه‌ی آن کشور در اذهان زامداران افغانی به شکل یک نوع آرمان قومی، موجود بوده و همواره بخشی از سرمایه‌ی انسانی و مالی‌اش را به خود هزینه و در نتیجه‌ی واکنش همسایه، این کشور را به یکنوع بیماری عدم ثبات سیاسی دچار کرده است. ثبات سیاسی در افغانستان نه تنها در نگرش به آرمان‌های



"امارت اسلامی درقد"،

هشدار جدی

ب. آذری

طالبان که از مدتی بدینسو ولسوالی درقد، جزیره‌یی در ولایت تخار را تصرف کرده اند، در حال عملی‌ساختن احکام و قوانین خودساخته در این ولسوالی هستند. کمیسیون نظامی طالبان آخرین نرخنامه‌یی را در بازار ولسوالی درقد به اجرا درآورده که بهای تعیین‌شده از سوی آن در مقایسه با بهای اجناس و کالاها در مناطق زیر اداری حکومت محلی ارزان‌تر است.

"امارت اسلامی درقد" (نامی که کمیسیون نظامی طالبان به حکومت محلی‌شان در این ولسوالی داده اند) تلاش دارد از این راه حمایت مردم ناراضی از حکومت کابل را بدست آورده و بیشتر پایدار بماند. این کار طالبان در شرایطی که حکومت‌های محلی در افغانستان مثل دولت مرکزی با فساد و کم‌کاری زیادی دست و پنجه نرم می‌کنند، می‌تواند در میان مردم جاذبه ایجاد کرده و زنگ سقوط پی‌درپی حکومت‌های محلی در ولسوالی‌های همجوار درقد (بنگی‌قلعه و خواجه بهاء‌الدین) را به صدا در آورد؛ مناطقی که همین حالا هم وضعیت امنیتی بهتری ندارند و طالبان در شماری از روستاهای آنها نفوذ داشته و تا کنون چند بار سعی کرده اند دست به تصرف این ولسوالی‌ها بزنند.

یکی از دلایلی که مردم در چهارده سال گذشته از دولت مرکزی کابل فاصله گرفته و نسبت به آن بدبین شده اند، گسترش فساد و کم‌کاری در نهادهای حکومتی بوده است؛ مساله‌یی که در نبود گزینه‌هایی غیر از طالبان و دولت کابل، زمینه‌ی نفوذگیری طالبان در میان مردم را بیشتر فراهم می‌کند.

طالبان در اجرای قوانین‌شان سریع، سختگیرانه و قاطع هستند و دادگاه‌های صحرایی آنها فرصت‌چندانی را به متهمان نمی‌دهد تا از خود دفاع کنند؛ کاری که در بسیاری مواقع حق را به حقدار نمی‌رساند و از بی‌گناهان قربانی می‌گیرد. با این حال، مردمی که از افزایش روزافزون فساد و کم‌کاری در حکومت‌های محلی به تنگ آمده اند چاره‌یی ندارند جز اینکه دادگاه‌های صحرایی طالبان را به دادگاه‌های فسادزده‌ی حکومت‌های محلی ترجیح دهند.

گروه طالبان حالا در ولسوالی درقد این فرصت را یافته است که قوانین خودساخته‌ی خود را بر مردم اعمال کند و این احتمال بیشتر وجود دارد که حمایت آنها را جلب نماید.

طالبان در صورت تداوم حضورشان در ولسوالی درقد، با استفاده از موقعیت استراتژیک این منطقه و به‌دست‌گرفتن مدیریت قاچاق مواد مخدر، قوی‌تر از پیش خواهند شد و تهدید بزرگتری را متوجه سایر ولسوالی‌های ولایت تخار و در کل شمال‌شرق خواهند ساخت.

حکومت کابل اگر کوچکترین اهمیتی هم به مناطق دورافتاده و روستایی قایل است و خطر گسترش تدریجی اسلامی و تروریسم را به مناطق دیگر ولایت تخار درک می‌کند، باید هرچه زودتر دست به عملیات پاکسازی در این منطقه زده و ثبات و حکومت‌داری بهتر را به ولسوالی درقد بازگرداند، در غیر آن احتمال تصرف سایر ولسوالی‌های ماورای کوچکچه از سوی طالبان قوی‌تر از پیش خواهد شد.

گسترش جزیره‌های جنگی

آیا طالبان تغییر کرده اند؟

مناطق جنگی جبهه‌های نبرد با دولت کابل را رهبری می‌نمایند.

گسترش جزیره‌های جنگ در شمال و شمال‌شرق چند پیام مشخص دارد:

الف: گروه طالبان برچسب قومی دارد و از سوی مخالفان‌اش متهم به قوم‌بازی و قبیله‌گرایی است. اما حالا بخش قابل توجهی از سربازان این گروه را افراد مربوط به اقوام ازبیک و تاجیک که در شمال و شمال‌شرق اکثریت اند، تشکیل می‌دهد؛ موضوعی که نشان‌دهنده‌ی یک واقعیت تلخ است: طالبان در حال تبدیل‌شدن به هیولای خطرناکتری در منطقه هستند. طالبان سعی دارند نشان دهند که تنها در مناطق شرقی و جنوبی کشور که خاستگاه قومی و پایگاه سنتی آنها به حساب می‌آید حضور ندارند، بلکه در سایر ولایت‌های کشور نیز از پایه‌ی مردمی برخوردار اند و هدف‌های فراتر از قوم و قبیله را دنبال می‌کنند.

طالبان حتا در گماشتن مسوولان محلی در شمال و شمال‌شرق تلاش می‌کنند ثابت کنند که تغییر کرده اند و نسبت به سایر اقوام ساکن در کشور اعتماد دارند. تعیین مسوولان محلی نامنهاد به گونه‌یی صورت می‌گیرد که با ساختارهای قومی و محلی منطقه هماهنگ باشد و مثل دوران حاکمیت طالبان در افغانستان گاهی قوم‌محورانه به نظر نمی‌رسد؛ مساله‌یی که شماری از تحلیل‌گران را به تجدید نظر در مورد ساختار قومی گروه طالبان وادار کرده است. اما این نظر که طالبان از نظر بافت قومی دچار تغییر شده اند در حال حاضر دیدگاه مبتنی بر واقعیت نیست. درست است که بخشی از سربازان طالب در شمال ازبیک و تاجیک هستند و شماری از مسوولان محلی نامنهاد آنها از جمله والی، ولسوال و فرمانده پولیس به اساس ساختار قومی برخی

مناطق، ازبیک یا تاجیک هستند، اما قدرت اصلی هنوز در اختیار پشتونها است و طالبان هم‌اکنون در مناطقی از نفوذ بیشتر برخوردار اند که پشتون‌نشین است. حضور افراد مربوط به اقوام ازبیک و تاجیک در میان طالبان در جزیره‌های جنگی در شمال‌شرق بیشتر در صفوف پایینی طالبان دیده می‌شود که برخی‌های‌شان به دلیل زیر تعقیب‌بودن حکومت محلی، شماری هم به هدف انتقام‌گیری از پولیس محلی و برخی هم بر پایه‌ی اهداف ایدئولوژیک به گروه طالبان سربازی می‌کنند.

ب: طالبان با گسترش جزیره‌های جنگی در مناطقی که هیچ مرز و حدودی با پاکستان ندارند، تلاش می‌کنند ثابت سازند که گروه وابسته به آی. اس. آی نیستند، بلکه از بستر بومی افغانی برخاسته اند که تنها هدف‌شان عملی‌کردن "شریعت اسلام" است.

پ: گسترش جزیره‌های کوچک جنگ توان و انرژی عملیاتی نیروهای امنیتی افغانستان را کم می‌کند و در نتیجه طالبان از ابتکار عمل بیشتری برخوردار می‌شوند. طالبان با بهره‌برداری از این فرصت، زمینه‌های تهاجمی بیشتری برای اشغال مناطق تازه پیدا می‌کنند و به گسترش قلمرو خود می‌پردازند.

باری، در نتیجه‌ی ضعف و بی‌کفایتی "حکومت وحدت ملی" طالبان در شمال‌شرق در حال پیشروی اند و مناطقی را در حال حاضر بدست آورده اند که در سالهای پیش از ۲۰۰۱ با تمام قدرت و نیرویی که در اختیار داشتند تسخیرناپذیر می‌پنداشتند؛ این موفقیت بزرگ برای تروریستها و شکست کلان برای حکومت دوسره‌ی غنی-عبدالله است.

طالبان حتا در گماشتن مسوولان محلی در شمال و شمال‌شرق تلاش می‌کنند ثابت کنند

که تغییر کرده اند و نسبت به سایر اقوام ساکن در کشور اعتماد دارند. تعیین مسوولان محلی نامنهاد به گونه‌یی صورت می‌گیرد که با ساختارهای قومی و محلی منطقه هماهنگ باشد و مثل دوران حاکمیت طالبان در افغانستان گاهی قوم‌محورانه به نظر نمی‌رسد؛ مساله‌یی که شماری از تحلیل‌گران را به تجدید نظر در مورد ساختار قومی گروه طالبان وادار کرده است. اما این نظر که طالبان از نظر بافت قومی دچار تغییر شده اند در حال حاضر دیدگاه مبتنی بر واقعیت نیست. درست است که بخشی از سربازان طالب در شمال ازبیک و تاجیک هستند و شماری از مسوولان محلی نامنهاد آنها از جمله والی، ولسوال و فرمانده پولیس به اساس ساختار قومی برخی مناطق، ازبیک یا تاجیک هستند، اما قدرت اصلی هنوز در اختیار پشتونها است و طالبان هم‌اکنون در مناطقی از نفوذ بیشتر برخوردار اند که پشتون‌نشین است. حضور افراد مربوط به اقوام ازبیک و تاجیک در میان طالبان در جزیره‌های جنگی در شمال‌شرق بیشتر در صفوف پایینی طالبان دیده می‌شود که برخی‌های‌شان به دلیل زیر تعقیب‌بودن حکومت محلی، شماری هم به هدف انتقام‌گیری از پولیس محلی و برخی هم بر پایه‌ی اهداف ایدئولوژیک به گروه طالبان سربازی می‌کنند.



دو کشور، یک..

کابل اما، برخلاف اسلام آباد نه تنها نتوانسته روی بستر تفکر افغانی در داخل به موفقیت چندانی نایل آید، بلکه این نگاه پایه‌ی اجتماعی آن را در داخل تضعیف و در سیاست برونی، یک نوع نگرانی را برای همسایه‌ی جنوبی ایجاد و گونه‌یی از اشتیاق مداخله را برای همسایگان دیگر به میان آورده است.

تاریخ معاصر این کشور نشان می‌دهد که به هراندازه تمایلات قومی در کابل افزایش یافته، به همان پیمانۀ اعتماد ساکنان این سرزمین به مرکز تضعیف، ثبات سیاسی آسیب‌پذیر و زمینه‌ی مداخله از فرایند بسترسازی بحران خود ساخته برای دست‌های برونی فراهم و در نهایت زمامدارانش ناچار به درخواست کمک از برون و یا دست‌های برونی را به گونه‌ی مستقیم دعوت به مداخله کرده اند. تاریخ امداد برونی نشان می‌دهد که مداخلات دست‌های برونی از کمک‌های اقتصادی آغاز و سرانجام به امداد نظامی فرجام یافته، و برخلاف این امداد به جای آنکه عامل ثبات سیاسی در کشور گردد به اسباب بی‌ثباتی مبدل گردیده است.

در این اواخر ترس حکام کابل همانند زمامداران پاکستانی از ناحیه‌ی تجزیه که آن هم ناشی از ساختار جغرافیای طبیعی و قومی در این کشور است به یک کابوس مبدل گردیده و در زمینه‌های مختلف تبارز یافته است. توجه به مسالۀ قومی و زبانی که پیش از این به شکل ابزاری مداخله از جانب دو کشور همسایه برای تضعیف همدیگر گزینه‌ی مناسب به شمار می‌آمد، هم‌اکنون در محور توجه کشورهای درگیر منازعه‌ی موجود در این جغرافیا قرار گرفته است. ساختار قومی قدرت به این منازعه ابعاد پیچیده‌تر از گذشته بخشیده و پای بسیاری از کشورها را که تصور نگرانی و یا علاقمندی از جانب آنان هرگز مشهود نبود، هم به میدان کشیده است. در گذشته فکر می‌شد که مداخلات پنهان توسط ابزار نیابتی و آن هم با رنگ و پوشش قومی می‌تواند بسیج عمومی در پی داشته و نظام را در

مقابل مداخلات برونی حفاظت نماید.

در اوضاع کنونی این پوشش خود به خلق و ایجاد بی‌باوری و بی‌اعتمادی پیوند یافته و به جای بسیج همگانی، به بدگمانی عمومی مبدل شده است.

مداخلات در پوشش قومی به جای آنکه همانند گذشته در برون عمل نماید، برخلاف لبه‌ی تیز آن متوجه داخل گردیده و اما پوشش قومی آن استتار ایدئولوژیک و یا سیاسی یافته است.

استتار اعتقادی و یا سیاسی گرایشات قومی، پیش از آنکه ساختارهای متفاوت قومی به آن پی برده و یا نسبت به آن مشکوک گردیده باشد، می‌توانست ابزار مناسب به شمار آید، اما در شرایطی که جامعه نسبت به هر حرکت زمامدارانش واکنش متقابل نشان داده و یک اجتماع شکاک سیاسی را نمایندگی می‌نماید، به جای مفیدیت، آسیب مضرات آن بیشتر به نظر می‌رسد.

از جانب دیگر به همان سطح که افزایش گرایشات قومی ثبات سیاسی در این کشور را آسیب‌پذیر ساخته، ترس حاکمیت گرایشات بنیادگرایی اسلامی این سرزمین را به مراتب بیشتر از آن مضطرب و دچار دغدغه کرده است.

اگر روزی کشور هم‌جوار فکر می‌کرد که با ابزار اعتقادی در بستر اجتماعات قومی می‌تواند به بسیج جنگی اجتماعات قومی پرداخته و به اهداف استراتژیک‌اش نایل گردد، این باور با ایجاد وزنه و پایه‌ی اجتماعی درون کشور میزبان، بانی این تفکر را همانند کشورهای هدف، دچار بی‌ثباتی و ناامنی کرده است.

فرایند تطبیق آن استراتژی، درون ساختار اجتماعی این کشور سبب گردیده که اجتماعات گونه‌گون ساختار چندین هویتی هر کدام به تناسب کمیت نفوس اهمیت جغرافیایی و ظرفیت فرهنگی و دانش معیاری‌اش درد و جبهه یا به اقدام متقابل و یا به هماهنگی روی آورده و در زمینه از خود واکنش نشان دهد.

این واکنش که از یکسو در مورد اقدامات برونی برای بقای هویتی در ابعاد قومی و اعتقادی صورت می‌گیرد، در جانب دیگر به دفع اقدامات مرکز برای پررنگ‌سازی هویت حاکم پرداخته و به یک نوع تجربه نوین دست یافته و یا در

معرض یکنوع آزمون جدید قرار گرفته و میزان صلاحیت و توانمندی‌اش را در معرض قضاوت قرار می‌دهد.

برنامه‌ریزی حملات پیهم برای دستیابی به اقتدار نیابتی از برون و طرح توطئه تمامیت‌خواهی قومی در داخل و واکنش تدافعی مردم افغانستان در دفاع از هویت‌های چندگانه‌اش، آنچنان توسعه یافته که مهار آن برای زمامداران کشور که هیچ‌گونه انعطاف در بازنگری به استراتژی‌شان مشاهده نمی‌گردد، این بازی را آن‌چنان عمیق و پایدار ساخته که به این زودی مهار آن چندان ممکن به نظر نمی‌رسد.

اگرچه این بازی توسط نخبگان سیاسی درگیر با ابزار پیچیده و دانش معاصر صورت می‌گیرد، اما بصورت نهایت استتاری و مخفی برنامه‌ریزی می‌شود؛ اما از آنجایی‌که هوش اجتماعی و وجدان جمعی انسان‌های شامل در این جغرافیا را به خود متوجه ساخته هرگز نمی‌تواند کارایی چندانی در عمل به وجود آورده و بدون پاسخ زمینه‌ی تطبیق آن به میان آید.

این وضعیت سبب گردیده تا اهداف نیک نظام و حتا همسایگان هم با سنگ محک شک آزمون گردیده و سپس در مورد واکنش نسبت به آن تصمیم گرفته شود. بحران اجتماعی سیاسی زمانی در یک منطقه و یا یک کشور پایدار و مخرب می‌گردد، که جامعه نسبت به عملکرد اقتدار حاکم به دیده‌ی شک نگریسته و شکاف میان راس هرم و قاعده‌اش به میان آید.

اما در نهایت این فضای نامناسب سیاسی و خوف از تجزیه که در برهه‌ی کنونی تاریخ این منطقه میان این دو همسایه و بدنبال آن درون اجتماعات انسانی مقیم این جغرافیای متنوع از لحاظ هویت‌های نژادی و زبانی به میان آمده، بهترین ابزار برای مداخله در دست توانمند قدرت‌های برتر جهانی محسوب گردیده و مستقیم‌متناسب در جهت تامین اهداف شان، نطفه‌های جدیدی را برای مداخله تولید و نیروهای کهنه را به تدریج با ابزار نو از صحنه حذف کرده و برای آینده در آزمون‌گاه‌های شان به طرح و برنامه‌ریزی برای ایجاد سلول‌های نو پرداخته و بدین ترتیب سیادت جهانی شان را استمرار داده و ماندگار می‌سازند.

ادامه دارد

برگی از تاریخ

"بازگشت طالبان"

"چنانچه کنفرانس بن هنوز در آلمان جریان داشت، وزیر دفاع رامسفیلد به جنرال فرانکس هدایت داده بود تا نقشه‌یی را برای هجوم بعدی ترتیب کند. در طول شانزده ماه دیگر، گفت‌مان غالب در واشنگتن بر روند بازسازی افغانستان متمرکز نبود، بلکه بر نحوه‌ی اشغال عراق و سرنگونی رژیم صدام متمرکز بود. استحکام بخشیدن به دولت نوبنیاد کرسی در رده‌ی دوم اولویت‌های واشنگتن بعد از سرنگونی رژیم صدام حسین قرار داده شده بود. بعد از به دست آمدن این هدف، روند نوسازی عراق، پروسه‌ی بازسازی افغانستان را به صورت مستمر تحت شعاع خود قرار داد.

هر کدام از این دو مأموریت ملت‌سازی سرسختانه و به صورت متقابل به همدیگر لطمه وارد می‌کرد، آسودگی کاذبی که در راستای تشکیل یک دولت مدرن، پرترفدار، محبوب و به طور شگفت‌انگیزی همکار برای جانشینی رژیم طالبان بدست آمده بود، آشکارا بر طرح حمله بر عراق تاثیر عمیق گذاشته بود. اگر افغان‌های بیگانه‌ستیز که به صورت وحشت‌ناکی در جهان منزوی شده بودند از آزادکنندگان خود با آغوش باز استقبال کردند، آیا عراقی‌های شهری‌تر و سیکولارتر نیز همین کار را انجام نخواهند داد؟ اگر تنها چند هزار سرباز امریکایی برای نقطه‌ی پایان گذاردن به جنگ‌های طولانی افغانستان کافی بودند، آیا این‌ها حتا راحت‌تر نخواهد بود که از وقوع چنین جنگی در عراق جلوگیری به عمل آید؟ اگر افغانستان با هزینه گذاشتن پنجاه دالر در سال برای هر افغان می‌تواند بازسازی شود، آیا عراق که به مراتب ثروت‌مندتر و کم‌تر خسارت دیده است نمی‌تواند از پس پرداخت بودجه‌ی بازسازی‌اش برآید؟ و سرانجام، اگر زن و مرد باهوش و کارکشته در رده‌ی بالای اداره‌ی بوش می‌توانند که رژیم طالبان را تنها در ظرف چند هفته سرنگون سازند، آیا نباید همین تیم ورزیده‌ی امنیت ملی قادر باشد که سیاست دولت ایالات متحد آمریکا را به پیروزی ساده و زود هنگام مشابه در عراق رهنمون شود؟ تمام این پرسش‌ها، دارای پاسخ‌های ساده و آشکار به نظر می‌رسیدند.

(...) قبل از اینکه حامد کرزی حتا وارد دفتر کارش شود، با ثبات ساختن افغانستان به عنوان اولویت در دستور کار سیاست خارجی ایالات متحد آمریکا، رنگ باخته بود. در طول سال ۲۰۰۲، در حالیکه عناصر القاعده و گروه طالبان در خارج از مرزهای این کشور و در داخل مرزهای پاکستان در پی التیام بخشیدن به زخم‌ها و جبران شکست‌شان بودند، هیچ تلاشی برای گسترش دادن قدرت و اقتدار کابل و سایر ولایت‌ها که به طور سنتی پایگاه مستحکم طالبان به شمار می‌رفتند، صورت نگرفت. این بی‌اعتنایی در تمام سال ۲۰۰۳ ادامه پیدا کرد، همچنان که نیروی انسانی، منابع مالی و توان و انرژی روحی رهبران آمریکا به عراق سرازیر شد. کمک‌های ایالات متحد، تنها بعد از سال ۲۰۰۴، اندکی افزایش یافت. تنها در سال ۲۰۰۵، یک تعداد قابل ملاحظه‌یی از نیروهای حافظ صلح بین‌المللی به خارج از کابل اعزام شدند، تنها در سال ۲۰۰۶، این نیروها در جنوب مستقر شدند، جایی که ظهور مجدد طالبان از قبل در جریان بود.

با وجود این، غیرمنصفانه و به دور از حقیقت‌نگری خواهد بود که ناکامی اداره‌ی بوش در امر تامین منابع مورد نیاز بازسازی افغانستان را به صورت گسست‌ناپذیری به تمرکز این اداره بر امور عراق پیوند دهیم، با این وجود، عراق بدون شک در زمره‌ی اولویت‌های دولت بوش قرار داشت، اما هنوز هم این عملیات در مراحل ابتدایی دچار کمبود بودجه و کمبود منابع شده بود. دولت ایالات متحد شاید برای بازسازی افغانستان نیروی انسانی و کمک‌های مالی هنگفتی را اختصاص نمی‌داد، حتا اگر توجه‌ی این اداره بسیار هم زود به عراق معطوف نمی‌شد. حقیقت ساده‌ی دال بر این ادعای ساده این است که اداره‌ی بوش با اراده‌ی راسخ وارد کاخ سفید شده بود و مصمم بود تا تلاش‌های ملت‌سازی دولت قبلی را ادامه ندهد. هر آنچه را که کلیتون انجام داده بود، بوش می‌رفت تا آنرا به نحو متفاوتی انجام دهد و به خصوص، به نحوه‌ی که هزینه‌ی اقتصادی سبک‌تری به دنبال داشت."

منبع: پس از طالبان، ملت‌سازی در افغانستان، نوشته‌ی جیمز دابینز، ترجمه‌ی عارف سحر، چاپ دوم، ۱۳۹۱، کابل: مرکز مطالعات صلح و توسعه، صص ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸ و ۲۷۹

هیات حقیقت‌یاب: دلیل سقوط قندز ضعف..

تا روز ۷ میزان سال جاری را در بر می‌گیرد، یعنی یک روز پس از سقوط شهر قندز و روزی که نیروهای امریکایی ستون مهاجمان گروه طالبان را در نزدیک فرودگاه قندز بمباران کردند.

رئیس هیات حقیقت‌یاب دشواری‌هایی را در سطح عملیاتی هم توضیح داد و گفت، زمانی که طالبان در ساعت ۳ بامداد ۶ میزان عملیات تهاجمی خود را از چهار سو به شهر قندوز آغاز کردند، بسیاری از زمینه‌های این عملیات را با استفاده از ضعف نیروهای دولتی آماده کرده بودند و به این دلیل توانستند تا ساعت ۴:۳۰ عصر همان روز این شهر را تصرف کنند.

ام‌الله صالح گفت که گروه طالبان برای تصرف شهر استراتژیک قندز که تنها پنج کیلومتر در کمتر از هفت کیلومتر مساحت دارد، به سه تاکتیک روی آورد: اول جنگ

مردمی را ایجاد می‌کند. نیروی بی‌نظم در شرق قندز به وجود می‌آورد. یعنی قبل از ورود به قندز، طالبان شهر قندوز را به محاصره کشیده بودند."

رئیس کمیسیون حقیقت‌یاب دومین و بزرگ‌ترین ناکامی در دفاع از قندوز را "پیچیدگی ساختارها" عنوان کرد و به عنوان مثال گفت که نبود تعریف مشخص در روابط بین والی و فرمانده پولیس در ولایت، باعث سردرگمی میان نیروها شده و آن‌ها در روز بحران نمی‌دانند که از چه کسی اطاعت کنند. آقای صالح گفت که مشکلی در کمبود امکانات یا دسترسی به آن نبوده است.

به گفته‌ی او، هیچ سربازی به دلیل عدم دسترسی به غذا و مهمات عقب‌نشینی نکرده، بلکه برعکس، بخشی از جنگ افزارهای آن‌ها به دست طالبان افتاده است. او افزود مدتی را که هیات در گزارش خود بررسی کرده از ماه ثور

خادم حسین فایز

نقد اجتماعی

بیستم عقرب، رویداد امیدبخش



معترضان در وارد شدن شان به محوطه‌ی ارگ که غیرقابل پیشبینی بود، مشاهده کرد. با وجود آنکه طبقه‌ی حاکم خواست از طریق تفرقه‌افکنی میان هماهنگ‌کنندگان اعتراض (یک شب قبل از اعتراض، زمانی که پیکرهای شهدا به مصلاهی شهید مزاری رسیده بود)، تقلیل این اعتراض به شخصیت‌ها، احزاب و قوم خاص (در جریان و بعد از اعتراض میلیونی روز چهارشنبه) و تبدیل خواست‌های ملی را به خواست‌های منطقی، صفوف معترضان را در هم شکنند، اما بی‌خبر از آنکه نسل جدید سیاست، نسل معامله نیست. این کنش جمعی و بسیج اجتماعی، از مجموعه‌ی بازیگران و کنشگران متکثری ساخته شده بود که هرگز در قالب یک کلیت نمی‌گنجیدند. یکی از دلایلی که ارگ می‌خواست جلو این اعتراض را بگیرد، این بود که این بسیج در حقیقت همان قدر که علیه افراط‌گرایی و تروریسم بود، به همان پیمانانه، علیه منطق رایج سیاست‌گذاری عمومی حکومت نیز بود. اما حال، دولت‌مردان باید بفهمند که این دولت نیست که دفتر جامعه را ورق می‌زند، بل این جامعه است که به دولت شکل می‌دهد. سیاست‌مداران کشور باید بدانند که مردم افغانستان همان طوری که می‌توانند افراد را به اریکه‌ی قدرت برسانند، می‌توانند آنان را نیز از آنجا به زیر بکشند و بدون اینکه آنان بخواهند یا نخواهند گفتن، هویت و علائق‌های حاکم را نیز زیر سوال ببرند.

در یک سال اخیر، بعضی جوانان به این باور رسیده بودند که این حکومت به سوی استبداد روان است و اعتراضات مدنی در این کشور دیگر بی‌فایده و ضیاعی وقت است، چون روسای حکومت می‌خواهند منابع و لوازم اعتراض را نیز از شهروندان با پاسخ ندادن به آنان گرفته و جامعه را از اعتراض تهی کنند، اما این اعتراض به تمام فعالان مدنی، روشنفکران، مردم، اصحاب رسانه، نخبگان، استادان، دانشجویان و نیروهای اجتماعی قوت قلب داد و عملن به آنان امید داد که می‌توانند در تغییرات اجتماعی و تحولات بنیادی جامعه نقش موثری داشته باشند. در حقیقت رویداد بیستم عقرب، یک رویداد امیدبخش بود.

قالب عاملیت اجتماعی که به قدرت سیاسی مشروعیت می‌دهد، یاری رساند. اگر جوانان افغانستان بتوانند اعتراضات شان را به صورت سازمان‌یافته‌تر و با اهداف مشخص‌تر در قالب جنبش‌های اجتماعی ابراز کنند، می‌توانند این سرزمین را یک گام جلوتر به سوی دولت-ملت‌سازی در افغانستان بکشانند.

در اعتراض بیستم عقرب اما دو پارادایم جوان بودن و حضور گسترده‌ی زنان در آن، می‌تواند ما را در تغییر سیستم اجتماعی - که نیازمند تغییر بنیادی است - رهنمون سازد؛ البته پارادایم‌های دیگری چون کثیرالقومی بودن و چندقشری بودن این اعتراضات نیز می‌تواند ما را برای تغییر سیستم اجتماعی بیشتر امیدوار بسازد، چون در این اعتراضات ظرفیت‌های بالقوه‌ی تبدیل شدن به جنبش اجتماعی کلان‌تر را دارد. به نظر من ایجاد یک جنبش اجتماعی ملی در شرایط کنونی یک نیاز است، چون این جنبش‌ها می‌تواند پتانسیل‌های محوری را بسیج کنند و برای انگیزش مردمی اعتراضات، می‌تواند بهترتر اولویت‌ها را تشخیص دهد.

از سوی دیگر، اعتراض روز چهارشنبه، بیشتر از آنکه سازمان‌یافته و هدف‌مند باشد، خودانگیخته بود و این خودانگیختگی را می‌توان در عملکردهای

با وجود آنکه طبقه‌ی حاکم خواست از طریق تفرقه‌افکنی میان هماهنگ‌کنندگان اعتراض (یک شب قبل از اعتراض، زمانی که پیکرهای شهدا به مصلاهی شهید مزاری رسیده بود)، تقلیل این اعتراض به شخصیت‌ها، احزاب و قوم خاص (در جریان و بعد از اعتراض میلیونی روز چهارشنبه) و تبدیل خواست‌های ملی را به خواست‌های منطقی، صفوف معترضان را در هم شکنند، اما بی‌خبر از آنکه نسل جدید سیاست، نسل معامله نیست.

این کنش جمعی و بسیج اجتماعی، از مجموعه‌ی بازیگران و کنشگران متکثری ساخته شده بود که هرگز در قالب یک کلیت نمی‌گنجیدند. یکی از دلایلی که ارگ می‌خواست جلو این اعتراض را بگیرد، این بود که این بسیج در حقیقت همان قدر که علیه افراط‌گرایی و تروریسم بود، به همان پیمانانه، علیه منطق رایج سیاست‌گذاری عمومی حکومت نیز بود. اما حال، دولت‌مردان باید بفهمند که این دولت نیست که دفتر جامعه را ورق می‌زند، بل این جامعه است که به دولت شکل می‌دهد. سیاست‌مداران کشور باید بدانند که مردم افغانستان همان طوری که می‌توانند افراد را به اریکه‌ی قدرت برسانند، می‌توانند آنان را نیز از آنجا به زیر بکشند و بدون اینکه آنان بخواهند یا نخواهند گفتن، هویت و علائق‌های حاکم را نیز زیر سوال ببرند.

در شکل‌گیری اعتراض میلیونی بیستم عقرب، سیاست‌مداران جوان، اصحاب رسانه، استادان دانشگاه‌ها، روشنفکران، نخبگان و فعالان جامعه‌ی مدنی، معلمان، دانشجویان و متعلمان نقش بارزی داشتند. این افراد حول موضوعات منازعه‌آمیز اجتماعی (امنیت و عدالت) بسیج شدند و در اعتراض به سربریده شدن هفت شهروند افغانستان دادخواهی کردند.

در این اعتراض شکاف میان انتظارات مردم و فرصت‌های واقعی‌یی که از طرف دولت بوجود می‌آید، برجسته‌تر گردید و از اینکه این اعتراض بی‌پاسخ پایان یافت، شکاف دولت-ملت و سرخوردگی میان مردم را بیشتر از قبل ساخت. البته می‌توان سرخوردگی قبلی انسان‌های این دیار را از دولت، عامل اصلی این بسیج و اعتراض مردمی عنوان کرد و گفت که اعتراضات فردی در سراسر کشور، بستر مناسبی را برای برای شکل‌گیری این اعتراض جمعی بوجود آورد.

اعتراض اجتماعی بیستم عقرب، بیشتر از آنکه روی تأثیرگذاری‌اش بر فرایند سیاسی متمرکز باشد، روی درهم شکستن مرزهای نظام اجتماعی و دگرگونی سیستم اجتماعی متمرکز بود. آنان با برجسته‌ساختن شکاف دولت-ملت، برای همه‌ی مردم افغانستان فهماند که نسل جدید توانایی خلق تجربه‌های تاریخی و بازنگری جدید از انسان و محیط شان را دارند و می‌توانند تاریخ‌مندی را از طبقه‌ی مسلط ستانده و به مردم و جامعه اختصاص دهند.

سیاست‌مداران جوان و فعالان مدنی از جمله‌ی کنش‌گران جمعی تأثیرگذار در این اعتراض مدنی و دادخواهانه بود، این اعتراض به تمام مردم افغانستان نشان داد که نسل پساطالبان، نسل دموکرات و آگاهی هستند که می‌توانند در تحکیم دموکراسی، توانمندسازی جامعه‌ی مدنی و بهبود زندگی اجتماعی مردم نقش موثری را بازی کنند. به عبارت دیگر، اعتراض‌ها و نقدهای نسل جوان، می‌تواند کشور را در پیمودن فرایند دموکراسی کمک می‌کند، فرایند دموکراسی در امر خردتر، فرایند دولت و ملت‌سازی است. در امر دولت‌سازی، در قدرت، انسجام یافتن و عقلانی شدن نهادهای سیاسی کمک می‌کند و در امر ملت‌سازی، در شکل‌گیری وجدان جمعی در

حکومت کور و کر

ک... جواد حقجو

در اعتراض میلیونی بیستم عقرب، خواست‌ها گرچه در قالب قطع‌نامه بیان گردید، اما محور این خواست‌ها "امنیت و عدالت" بود. از آغاز شکل‌گیری "حکومت وحدت ملی"، ناامنی‌ها در کشور افزایش یافته و عدالت اجتماعی نیز به حاشیه رانده شده است؛ یکی از علت‌های شکل‌گیری "حکومت وحدت ملی"، حفظ ثبات سیاسی و نظم اجتماعی موجود بود؛ نخبگان سیاسی بعد تنها راه حل بیرون رفت از بحران پسانتخابات را در ساختن حکومت سهامی بنام "وحدت ملی" دیدند. در اوایل این حکومت طرح‌ها به سرعت اعلام می‌شد و برای وجود آوردن اصلاحات گاهی از حنجره‌ی غنی و گاهی هم از عبدالله حرف‌های ریفورمیستی بیرون می‌آمد و برای حل مشکلات عمده‌ی کشور نسخه‌های مختلف تجویز می‌گردید.

"دولت دولت، امنیت امنیت"، یکی از شعارهایی بود که در این راه‌پیمایی سر داده می‌شد. این شعار در نفس خود حامل بزرگ‌ترین خواست مردم افغانستان است. مردم از دولت خواستند که برای تامین امنیت سراسری باید تدابیر عملی و موثر روی دست گرفته شود و استراتژی امنیت ملی مورد بازنگری قرار گیرد تا حکومت بتواند از حقوق اساسی شهروندان افغانستان به خوبی پاسداری کند. اما این حکومت کور است، زیرا هیچ نمی‌بیند که وضعیت امنیتی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به طور بی‌سابقه‌ی وخیم‌تر از قبل شده است. به اساس نظرسنجی بنیاد آسیا که با ۷۵۱۴۴ شهروند افغانستان درباره‌ی اوضاع امنیتی، اقتصادی و پیشرفت افغانستان گفتگو شده، آمده است، ۵۷ درصد از پاسخ‌دهندگان از مسیری که افغانستان در حرکت است، شاکی اند؛ ۴۵ درصد علت اصلی این حرکت نادرست را در ناامنی، ۲۵ درصد در بیکاری، ۱۲ درصد در ضعف اقتصادی، ۱۱ درصد هم در حکومت‌داری بد و ۵ درصد هم در فساد می‌بینند. در گزارش ژورنال "جنگ‌های درآمدت" که در ماه اکتوبر منتشر شد، نیز آمده است، از میان ۳۹۸ ولسوالی، طالبان در ۶۵ ولسوالی حضور گسترده دارند، که از این میان ۲۹ ولسوالی بصورت کامل در اختیار طالبان است. براساس گزارش آیساف، تنها ولایت پنجشیر و بامیان در امنیت کامل به سر می‌برند. از سوی دیگر، اینکه میزان خط فقر به ۴۰ درصد، حجم بیکاری بیشتر از ۵۰ درصد، کسر بیالانس تجارت بیشتر از ۹۰ درصد است، همه‌اش بستگی به امنیت دارد و در صورت وخیم‌تر شدن وضعیت امنیتی کشور، نه تنها وضعیت اقتصادی، بلکه وضعیت اجتماعی، معیشتی، فرهنگی، سیاسی و بهداشتی کشور نیز وخیم‌تر خواهد شد.

این حکومت کور نیز است؛ زیرا خواست یک میلیون انسان که به جاده ریختند و از دولت تقاضای امنیت و عدالت کردند، را پاسخ مثبت نداد. این حکومت صدای میلیون‌ها گرسنه، فقیر، بیکار، کارگران حاشیه‌ی بی‌بی‌خان و مان و ستم‌دیدگان را نمی‌شنود؛ درد جوانانی که بعد از فراغت سال‌ها بیکار مانده‌اند و سرانجام راهی کشورهای خارج شدند، را احساس نمی‌تواند. روسای "حکومت وحدت ملی" شهروندانی را که در نگرهار به بمب بسته می‌شوند، در زابل سربریده می‌شوند، در سرپل به رگ‌بار بسته می‌شوند و نیروهای امنیتی‌یی را که در گوشه و کنار کشور برای مبارزه با دشمنانی که سران حکومت می‌خواهند با آنان صلح کنند، کشته می‌شوند، نمی‌بینند؛ آنان کارگران روزمزدی را نمی‌بینند که شام توانایی گرفتن یک نان خشک را برای خانواده‌ی شان ندارند.

بلی، روسای حکومت، همه‌ی شان کور و کر اند. آیا رئیس جمهور و رئیس اجرائیه حرف‌هایی را که در روزهای اول کاری شان به مردم افغانستان تعهد سپرده بودند به یاد دارند؟ هرگز.